

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در علیت فصل برای جنس بود که عرض شد طبق تعریفی که مرحوم آخوند در مساله فصل و جنس داشتند، ما مشاهده کردیم که خود جنس یک حقیقت خارجی مستقل نیست، بر این اساس ایشان اشکالی وارد می‌کنند بر صاحب مباحث مشرقیه، این اشکال ناشی می‌شود از برداشت ایشان نسبت به محلّیت و جرمیت افلاک که در آنجا قائل به جزء مالا یتجزی بودند و محل برای هیولا که هیولا آن محل را به صورت جرمیت نسبت به افلاک در می‌آورد ایشان نسبت به این قضیه ایراد دارند و می‌فرمایند خود جسمیت فی حد نفسه بدون اینکه نوعی آن جسمیت را به کیفیت خاص و به نوع خاص در بیاورد نمی‌تواند تحصیل داشته باشد و تحصیل جسمیت به تحصیل فصل است بنابراین چطور با وجود اینکه خود ایشان قائلند که فصلیت است که جنس را می‌تواند قوام خارجی ببخشد چطور ایشان قائل به محل متقوم به ذات قبل از تعلق فصل به آن محل شدند این اشکالی است که ایشان کردند و با این مساله مطلب تمام می‌شود، دیگر خیال می‌کنم تا آنجایی که بود صحبتش شده بود و العجب من صاحب المباحث المشرقیة مع تفتنه بهذا الأصل صاحب مباحث مشرقیه با اینکه توجه به این اصل داشتند که تعین آن هیولا تعین آن جنس بواسطه خود فصلیت است و بدون آن واسطه نمی‌تواند آن هیولا یا آن جنس خودش تحصیل داشته باشد حیث ذهل عنه این مساله از ایشان مغفول واقع شد حین اقام حجة علی اثبات الهیولی و قد أهمل فی إعماله ایشان اثبات اقامه حجت بر اثبات هیولا کردند، اثبات تعین و

تحصل هیولا در اینجا منظور هست در حالتی که در اعمال دادنش ایشان قائل به اهمال شدند یا اینکه خود هیولا در اعمالش مهمل است و أعجب من ذلك از این مساله عجیب تر اینکه أنه قال بعد ذکر تلك الحجة بعد از اینکه ایشان این حجت را اقامه کردند حالا حجت را خودش می آید می گوید و ایشان می فرمایند و قد آوردتها علی كثير من الأذکیاء فما قدحوا فی شیء من مقدماته در هیچ کدام از مقدمات اثبات هیولا نسبت به اجرام اینها قطع نکردند و پذیرفتند و خلاصه حجتة المذكورة که در اثبات هیولا برای جسمیت فلک ایشان ذکر کردند این است که أن جسمية الفلك يلزمها مقدار معين و شکل معین خود جسمیت فلک، اگر ما فلک را جسم بدانیم پس بنابراین این فلک باید دارای کم و کیف باشد هم مقدارش باید مشخص باشد چون جرم مقدارش مشخص است و هم دارای شکل باید باشد چون جرم دارای حجم تعلیمی است که هر حجم تعلیمی مترتب بر حجم طبیعی است لعدم قبولها الكون و الفساد چون این جسمیت فلک کون و فساد را نمی تواند قبول بکند و چون این امر ثابتی است که آن امر ثابت خودش موجب ظهورات متفاوت و مختلف هست باید خود آن هیولا دارای هویت ثابت باشد چون اگر قرار باشد هیولا هویت او تغییر پیدا بکند پس بنابراین دیگر هیولا نیست پس در فساد چه چیزی می خواهد جایگزین آن صورت اولیه برای آن هیولا بشود وقتی که این کتاب شکلش و کمش در حال تغییر و تبدل است باید خود اصل کتاب ثابت باشد حالا اگر در یک طرفه العینی کتاب درش فساد عارض بشود خب دیگر چیزی باقی نمی ماند لذا در اثبات هیولا می فرمایند که هیولا اثبات کون و فساد نمی کند بلکه او ظرف است و محل است برای کون و فساد که بر صورت او عارض می شود، در شکل او عارض می شود، در ظهور خارجی

عارض می‌شود و سبب اللزوم اینکه در اینجا داریم يلزمها مقدار معين و شكل معين این سبب اللزوم دلیل لزومش چیست؟ إما نفس الجسمية یا خود جسمیت مطلقه اقتضای این مقدار معين و شكل معين را می‌کند یا امری است که در آن جسمیت حلول می‌کند، خود آن جسمیت نیست یک امری که خارج از جسمیت است یا مباین با اوست **لکن اول باطل اولی باطل** است که خود جسمیت است و **إلا لزم اشتراك الأجسام معها في المقدار و الشكل المعین** اگر خود جسمیت باشد در اینجا همه اجسام با آن هیولا در مقدار و شكل معين باید اشتراک داشته باشند، در حالتی که اجسام ما می‌بینیم مقدارشان متفاوت است، شکلشان هم متفاوت است، خصوصیات هر جسمی با جسم دیگر فرق می‌کند پس به خود جسمیت من حیث هی هی این مساله لزوم بر نمی‌گردد و **کذا الثانی** اما اینکه یک امر حالی بر او باشد این هم همینطور است به همین جهت همین دلیل در اینجا هم خواهد آمد **لأن الكلام في لزومه آت بعینه** همان هم می‌آید و اگر بواسطه امر حال باشد پس بنابراین باید همه اجسام بتوانند همان خصوصیت شکل را داشته باشند که ندارند، و **الثالث أيضا** که این بواسطه یک امر خارج از او باشد و مباین با او باشد این هم همینطور نمی‌شود **لتساوی نسبة المباین إلى جميع الأجسام** چون نسبت مباین به همه اجسام مساوی است همه اجسام با آن مباین نسبت واحد را دارند پس امر مباین اگر بخواهد باعث مقدار و شكل معين بشود خب این امر مباین در بقیه اجسام هم هست پس چرا شما در آنجا این تعیین و مقدار و شكل خاص را در آنجا نمی‌بینید اختلاف در آنجا می‌بینید پس از اینجا نتیجه می‌گیریم که به خود جسمیت بر می‌گردد و جسمیت باید بنابراین **تحصل و تعیین** داشته باشد **فبقي أن يكون لزوم التشكل و التقدر لجسمية الفلك بواسطة محل تلك الجسمية و**

هو المطلوب انتهى این تشکل و این مقداری که برای جسمیت فلک وجود دارد این بواسطه خود آن جسمیت فلک است نه بواسطه امر دیگر و نه بواسطه امر مابین و نه بواسطه امر حال بلکه خود جسمیت فلک بخصوصه نه جسمیت مطلقه، جسمیت مطلقه اشکال پیدا می‌شود که همه اجسام باید مقدارشان معین باشد جسمیت فلک، ببینید این مغالطه ای که در اینجا شده به این اضافه جسمیت مغلطه شده شما که می‌گویید جسمیت فلک بالاخره آمدید آن جسمیت را از بقیه جسمیت‌ها خارج کردید خب صحبت در تخصص است شما که این جسمیت را می‌خواهید مخصص کنید مخصص چه بوده؟

این وسط، دیدید بعضی‌ها یک صحبت‌هایی می‌کنند لای صحبت‌ها می‌رود رد می‌شود یک جوری همانجا باید آن وسط مچ گرفته بشود بایست آقا از اینجا رد بشویم، در این جسمیت فلک یک دفعه مساله خراب می‌شود بواسطه محل این جسمیت است که فلک بودن است و هو المطلوب که مطلوب هم به این نتیجه به همین جا می‌رسیم که پس خود جسمیت فلک آن هیولا برای اجرام سماوی خودش باید دارای تشکل خاص و مقدار خاص در اینجا باشد ولا یخفی ایشان می‌فرمایند أن الصورة المنوعة للفلک نقدی که ایشان وارد می‌کنند بر این دلیل صورتی که منوعه فلک است خود فلک را نوع می‌بخشد اولاً او را از سایر اجرام سماوی جدا می‌کند و بعد برای هر جرم از اجرام فلک یک تشکل خاصی را به وجود می‌آورد، چون اینها زمین را جدای از افلاک و اینها می‌دانستند نقطه ثابتی می‌دانستند و بعد سایر افلاک مافوق را دارای یک جوهر دیگری می‌دانستند و زمین را داخل در آن افلاک نمی‌کنند.

البته این بر اساس قدیم بود البته این چیزهایی هم که اینها می‌گویند اینها

بی حساب نیست یعنی اینها یک حقایقی را متوجه می‌شدند که بواسطه آن حقایق برای خود فلک یک جوهری غیر از جوهر سایر اجرام مثل موجودات و تبایع اینها معتقد بودند و آن خصوصیت را به همان محل خاص اینها بر می‌گرداندند از نظر تأثیرهای که این اجرام سماوی در این عالم ایجاد می‌کند و خصوصیات که بواسطه اقتران این اجرام سماوی در یک دیگر هست و آن نفس کلی مدیر و مدبر این اجرام سماوی اینها قائل به یک تشکّل خاصی از خلقت برای این اجرام بودند که آن را در سایر چیزها نمی‌دیدند فرض بکنید در یک ستاره و در یک سیاره قائل به این تأثیر بودند و در آن سیاره دیگر نه، یعنی می‌خواهم بگویم یک همچنین تفکری ریشه دارد، همینطوری صبح بلند نشدند این مسائل را سرهم کنند یک مطالبی بوده، یک اختلافاتی اینها در تأثیر و تأثرات در اجرام می‌دیدند، یک تغییر و تحولاتی در آن نفس فلکی مشاهده می‌کردند فلک را که البته اینها در آیات قرآن هم داریم **﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾**^۱ آنها این فلک را دارای نفس قاهر و غالب بر اجرام و کرات سماوی می‌دانستند و اتصال نفس انسان را با آن فلک در آنجا موجب بروز حالات می‌شماردند البته بی‌هیچی نیست، مسائلی از این قبیل هست.

ولی اینها غفلت کردند از اینکه آن کیفیت ربط بین او، البته من به یک مناسبتی در همین افق وحی این قضیه را آوردم رفقا مشاهده می‌کنند، در آن آیه **﴿إِلَامِنَ أَسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ﴾**^۲ در آنجا و داریم که **﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ**

۱ - سوره یس «۳۶» آیه ۴۰

۲ - سوره الحجر «۱۵» آیه ۱۸

الدُّنْيَا بِمَصْصِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ^ط وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ^۱

که چگونه آسمان دنیا رجم شیاطین است و در آنجا به اصطلاح یک اشکالی بر مرحوم علامه ما داریم که ایشان به نظر می‌رسد شاید در اینجا دچار اشتباه شدند و درباره کیفیت وجود آن نفس کلی در افلاک آنجا ما یک صحبتی داریم که ما منکر این مساله نمی‌توانیم بشویم، خود ما گرچه ما این کرات سماوی را دارای یک موجود بی‌جان و جسم متحرک می‌دانیم ولی این موجود بی‌جان و جسم متحرک بواسطه همان جنبه مثالی و مکلوتی که دارد در تحت تسخیر آن امر معنوی و علت مافوق خودش است والا از نظام وجودی خودش بطور کلی خارج خواهد شد و همان جنبه مثالی است که موجب رجم شیطان است نه این جنبه خاکی و همین به اصطلاح خاکی بودنش و اینها و هر شهابی که می‌آید و این حرکت می‌کند دو حالت، دو جنبه این شهاب ایجاد می‌کند یکی جنبه فیزیکی که خب در حال حرکت است و در اثر برخورد با آن شیاطین از آنجایی که خود شیاطین یک جنبه تعلق مادی دارند این برای آنها ایجاد صدمه و صدمه می‌کند و بواسطه آن صدمه‌ای که ایجاد می‌کند نفس آنها را از اتصال به ملکوت خود همین اجرام سماوی نفس آنها را باز می‌دارد این مساله در بین سابقین مورد توجه بوده یعنی می‌خواهم بگویم همچنین خیلی مساله بی‌ریشه نیست خیلی مورد توجه بوده و بر این اساس کارهایی انجام می‌دادند خطوماتی داشتند و اموری انجام می‌دادند همه‌اش روی همین تأثیرات نفس فلکی است و به نتیجه هم می‌رسیدند، در مسائلی که مربوط به علوم غریبه هست و ارتباطی که بین اجرام سماوی با یکدیگر و تأثیر آن اجرام بر حوادث پایین و حوادث این عالم

۱ - سوره الملک «۶۷» آیه ۵

وجود دارد در آنجا مطالب خیلی زیاد است، یعنی خیلی محل ابتلاء است و واقعیت هم دارد یعنی همانطوری که در امور ظاهری ما این مطالب را می‌بینیم مانند جذر و مد و اینها که بواسطه آن ماه و اینها می‌گویند هست در همین قضیه بواسطه خود تأثیرهایی که وجود می‌آورد ما بعضی از اشیاء را می‌بینیم بعضی از گیاهان دارای این خصوصیتند، گیاهی که در این منطقه باشد این خصوصیت را دارد همان گیاه در آن منطقه دیگر باشد این بخاطر مسائل فیزیکی نیست، بلکه بخاطر کیفیت اثری است که در آنجا یک همچنین اثری در نفس آن گیاه وارد شده والا از نظر فیزیکی اگر در آزمایشگاه نگاه بکنید هر دو یکی هستند و تفاوتی با هم ندارند یا اگر از نظر فیزیکی خاصیتی در آن پیدا شده به او برمی‌گردد یعنی آن جنبه ملکوتی است که آمده و این گیاه را به کیفیت و به شکل دیگری در آورده اینها درش خیلی به اصطلاح مسائل و اسراری هست که آنهایی که به اصطلاح تا حدودی آشنایی به این مسائل دارند آنها بیان می‌کنند حالا اینجا دیگر مطلب زیاد است، دیگر وارد این بشویم کیفیت تأثیر اذکار و اوراد در اوقات مختلف شبانه‌روز که در بین الطلوعین این ذکر یک اثری دارد همین ذکر در اول غروب آفتاب اثر عکس دارد یک ذکر است و ذکر هم که چیزی نیست تیر و کمان که نیست بردارید بزنید یک ذکر است که یک شخصی می‌گوید کیفیت ارتباط عالم و ارتباطی که انسان با این پدیده ایجاد می‌کند این در کیفیت تأثیر ذکر خیلی اثر عجیبی دارد که همین در یک حالت اثر قابضیت دارد در یک جا اثر انبساط دارد، در یک جا اثر فرض بکنید یُسر دارد نسبت به امور، امور زندگی، امور حیات در یک جا اثر، اثر عسر دارد این مساله یُسر و عُسْر و اینها همه به کیفیت ارتباط برمی‌گردد لذا نسبت به بعضی‌ها می‌گویند، شما دعای صباح را که در بین الطلوعین است بخوانید این دعای صباح را عصر بخوانید یک

همچنین اثری ندارد دعای صباح باید در بین الطلوعین خوانده بشود درست شد، دعای سمات باید در عصر خوانده بشود، عصر جمعه خوانده بشود تا اینکه بگوئید من یک ساعت قبل از ظهر دعای سمات می‌خوانم فایده‌ای ندارد، هرکدام از اینها جایگاه خودش را دارد و خاص به خودش است این مساله که در مورد اجرام سماوی و کیفیت تأثیر نفوس در آنجا می‌گفتند که به اینجاها هم کشیده می‌شود و لذا می‌گویند هر کسی را نمی‌تواند هر کسی را به هرکسی بگویند همین است که باید اطلاع داشته باشد از تأثیر خواص اذکار، دوم از کیفیت خصوصیت نفوس هم باید اطلاع و اشراف داشته باشد بدون آن نفوس یک دفعه شد رُسنا به پا می‌کند که چیزی می‌خواهد بدهد و به جای دیگری خواهد رسید و خطراتی در اینجا پیش می‌آید، خطرات جسمی پیش می‌آید یا خطراتی است که مربوط به شئون و اینها بر می‌گردد و همه اینها ناشی از عدم اطلاع است این مساله به آن قضیه برمی‌گردد ولکن حل این مطلب این است که آن تأثیر نفوس ملکوتی افلاک است، خود جرم کاری ندارد.

و لا یخفی أن الصورة المنوعة للفلک التي هی مبدأ فصله که آن صورت مبدأ فصل برای آن فلک است المقوم لجنسه که مقوم جنس فلکیت است که آن الذی هو الجسم المطلق که آن جسم فلک عبارت است از جسم مطلق متقدم فی مرتبة الوجود علی الجسمیة تا اینکه آن صورت جسمیه در ذهن نباشد معنا ندارد که جسمیت بیاید تقدم داشته باشد جسمیت که جنبه ابهام دارد چگونه می‌شود تقوم داشته باشد شما خودتان دارید می‌گویند مبهم خودتان دارید می‌گویند که این غیرمشخص و غیرمتعین پس جسمیت مطلقه فلک که با این فصل منوع به صورت اجرام سماوی درمی‌آید خود این جسمیت فلک که نمی‌تواند خودش

روی پای خودش بایستد و قوام داشته باشد فیکون علة للزوم المقدار پس همین صورت علت برای لزوم مقدار و شکلی است که اختصاص دارند هر دو به فلک و لا یلزم شیء من المفاسد التي ذکرها هناک دیگر مفاصدی که در آنجا ذکر کردند و در اینجا هم ایشان چندتایش را آوردند دیگر در اینجا پیدا نمی شود.